**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۲/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**تأثیر اجزای جمله در شکل‌گیری مفاد سایر اجزاء**

بحث ما در مورد تأثیر اجزای جمله در شکل‌گیری مفاد سایر اجزاء بود. تأثیر و تأثری که اجزای جمله نسبت به همدیگر دارند یکی از مواردی که می‌توانیم از مصادیق این بحث بشماریم بحث اسماء اجناس هست اسمهایی مثل مسلم مثلاً مؤمن و سایر اوصاف اینها آقایان معمولاً می‌گویند که مثلاً مسلم و مؤمن به معنای مرد مسلمان و مرد با ایمان هست به قرینه اینکه در کنارش مسلمه قرار می‌گیرد که در کنارش مسلمه قرار می‌گیرد قرینه است بر اینکه مراد از مسلم خصوص مسلمان هست و همچنین مثلاً حالا چه مفرد باشد چه جمع باشد این بحث اختصاص به مفردات دارد. حاج آقا می‌فرمودند که آن چیزی که از مفهوم این کلمات استفاده می‌شود این است که اینها برای ذات هستند اعم از اینکه این ذات مذکر باشد یا مؤنث باشد وقتی که در کنارش مسلمه قرار بگیرد آن وقت تخصیص پیدا می‌کند مسلم معنایش اصلی‌اش یعنی مسلمان ذکراً کان او انثی، ولی اگر گفتیم مسلمٍ و مسلمة آنجا اختصاص پیدا می‌کند به مرد مسلمان خب اینجا بحث ما در مرحله اول کلام نیست که آیا مسلم ... حالا این مطلب را هم اضافه کنم حاج آقا این توضیح را می‌فرمودند که در مورد این روایت معروف «الطب العلم فریضة علی کل مسلم» یک موقعی مرحوم آقای مطهری می‌گفتند که اینجا مسلم از باب مثال هست مراد کانّ مسلم و مسلمه هر دو را شامل می‌شود ولو ما «الطب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» نداشته باشیم چون نسخ معتبر این حدیث مسلمه ندارد این در چیزهای متأخر هست که مسلمه اضافه شده والّا نسخ معتبر و قدیمی این حدیث «الطب العلم فریضة علی کل مسلم» هست مرحوم آقای مطهری می‌فرمودند که اینجا مسلم از باب مثال هست کانّ مسلمه را هم شامل

می‌شود حاج آقا در یک جلسه‌ای خدمتشان عرض کردم که بعضی واژه‌ها هستند که مرادشان خصوص مرد هست مثل رجل ولی گاهی اوقات در یک جمله‌ای استعمال می‌شوند در این جمله از باب مثال خواهد بود «رجل شک بین الثلاث و الاربع» رجل ترجمه‌اش یعنی مرد ولی خب از باب مثال است حکم تعمیم دارد ولی بعضی واژه‌ها هست اصلاً مفادشان مفاد عام است ایشان می‌فرمودند «اعلم إن المکلف اذا وضع علیه قلم التکلیف» که مرحوم شیخ انصاری در اول رسائل فرمودند اگر این را بخواهیم ترجمه به فارسی کنیم باید بگوییم مکلف اگر ملتفت به حکم شرعی بشود اگر این را ترجمه کنیم بدان که اگر مرد مکلف این ترجمه غلط است «رجل شک بین الثلاث و الاربع» مراد ترجمه رجل مرد است ولی از باب مثال است و خصوصیت ندارد ولی مسلم، مکلف، بالغ ... «اعلم إن البالغ الذی وضع علیه قلم التکلیف» که مرحوم آخوند در کفایه دارد این مراد از بالغ نه مردی که این مراد از بالغ نه مردی که به حدّ بلوغ برسد این بله اگر گفتند «اعلم إن البالغ و البالغة» آنجا بالغ اختصاص به مرد پیدا می‌کند حالا به تعبیری که ما در اصطلاحات‌مان به کار می‌بریم یک موقعی مستعمل‌فیه را می‌خواهیم تعیین کنیم یک موقعی مراد تفهیمی را می‌خواهیم تعیین کنیم مستعمل‌فیه در مثلاً «رجل شک بین الثلاثة و الاربعة» مستعمل‌فیه رجل مرد است ولی مستعمل‌فیه در مسلم و مؤمن خصوص مرد نیست بله در جایی که «رجل شک بین الثلاثة و الاربعة» هم مراد تفهیمی اعم است و اختصاص ندارد به خصوص رجل

پرسش: آنجا که مسلم و اینها را عام می‌فهمیم این به خاطر تناسبات حکم و موضوع نیست؟ ... پاسخ: نه لازم نیست اصلاً این شکلی،‌رجل این طوری است تناسبات حکم و موضوع هست ولی مسلم و مسلمه، اصلاً ترجمه‌اش این نیست لازم نیست حکم بیاید تا ما بفهمیم که این را چطوری ... مراد چی هست آنجا هم عرض کردم تناسبات حکم و موضوع در مرحله مراد تفهیمی اثر دارد نه در مرحله مدلول لفظی تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این واژه‌ای که اینجا به کار رفته از باب مثال باشد

پرسش: یعنی این المسلم که شما می‌فرمایید السلم به معنای ذاتاً به قول شما به معنای عامی دارد پاسخ: معنای ذاتاً معنای عامی می‌دهد مستعمل‌فیه‌اش هم مذکر هم مؤنث

پرسش: اصلاً ناظر به جنس هست یا نه؟ جنس مؤنث یا مذکر ناظر به این هست اصلاً؟ پاسخ: یعنی چه؟

پرسش: یعنی ناظر به این هست که بگوییم مؤنث یا مذکر پاسخ: مطلق است دیگر مطلق که خصوصیات در آن نخوابیده

پرسش: یعنی این می‌خواهد بگوید که منظورم مذکر و مؤنث است یا نه؟ پاسخ: مطلق با عام فرق دارد عام به خصوصیات ناظر هست مطلق اصل طبیعت را چیز هست من دون اشارةٍ الی التکثرات و الکثرات

حالا بحث ما سر این جهتش نیست این را فعلاً به عنوان اصل مفروض در این بحث گرفتیم بحث ما سر آن قطعه دومش است که وقتی مسلم یا مسلمون به معنای مطلق هست چطور در کنارش وقتی مسلمه قرار می‌گیرد این تخصیص پیدا می‌کند تأثیر مسلمه در تخصیص پیدا کردن معنای مسلمان هست. این چطوری هست؟ اینجا به نظر می‌رسد که اصلاً چرا ما مسلمه را می‌آوریم؟ علت اینکه مگر خود مسلم یک امر عامی نبود؟ این به خاطر این است که بحث انصراف گاهی اوقات منشأ می‌شود که همین کلمه مسلم اختصاص پیدا کند به خصوص مرد مسلمان بعضی از احکام هست این تناسبات حکم و موضوع چون می‌تواند منشأ اختصاص مسلم به مرد باشد و انصراف را ایجاد کند حالا یا تناسبات حکم و موضوع بفرمایید یا به جهت کثرت خارجیی که مرد مسلمان در صحنه ظهور و در صحنه اجتماع داشته این باعث می‌شود گاهی اوقات این واژه در ذهنها به مرد انصراف پیدا کند. این معما را یک موقعی شاید مکرر در کلاس گفته باشم ولی این معما سابقاً خیلی معمای سختی بود می‌گوید که بنده خدایی را تصادف می‌کند می‌آورند بیمارستان دکتر می‌آید بالای سرش و می‌گوید پسرم آن می‌گوید تو که پدر من نیستی این چطور امکان‌پذیر هست. خب پاسخش این بوده مادرش بوده پدرش نبوده مادرش بوده این الان که خب پزشکهای زن نسبتاً زیادتر شدند این

معما خب یک مقداری آنچنان چیز نیست ولی سابقها که اصلاً پزشک زن تقریباً وجود خارجی نداشت این خیلی وقتی این معما را طرح می‌کردید کمتر کسی بود که بتواند این معما را حل بکند و اینکه وقتی کلمه پزشک و دکتر به کار می‌رفت اصلاً ذهنها می‌رفت به دکتر مرد در حالی که دکتر اختصاص به مرد که نداشت خود واژه دکتر حالا در عربی را کار نداریم در فارسی که دیگر واضح است واژه پزشک در فارسی اختصاص به مرد که ندارد ولی به دلیل اینکه خارجاً پزشک مرد اکثریت قریب به اتفاقها را تشکیل داده بود این انصراف پیدا می‌کرد به پزشک مرد. گاهی اوقات به جهت غلبه وجودی گاهی اوقات به خاطر تناسبات حکم و موضوعی که احیاناً واژه‌ها را به معنای مرد چیز می‌شود اینها باعث می‌شد که خیلی از این واژه‌های معنای انصرافی پیدا کنند برای نفی این انصراف بدوی برای اینکه این انصراف از بین برود یا توهم انصراف از بین برود می‌آیند تصریح می‌کنند که نه این حکم به مردها ندارد فرض کنید که اگر بگویند که در دفاع هم مرد هم زن باید بروند جبهه‌ها به دلیل اینکه خب معمولا جنگها را مردها انجام می‌دهند این تناسبات حکم و موضوع خیلی وقتها اقتضاء می‌کند که اگر می‌گفتند که برای دفاع به جبهه‌ها بروید ذهنها منصرف بشود به خصوص مردها می‌آیند می‌گویند که نه «وجب علی کل مسلم و مسلمة الدفاع عن بیضة الاسلام مثلاً» مسلم و مسلمة را تصریح می‌کنند به دلیل اینکه توهم تخصیص نشود یا مثلاً آیات قرآنی که در قبال مسلمان، مسلم و مسلمات می‌آورد خیلی وقتها به خاطر توهم این مطلب هست که این احکام،‌احکام مردها هست می‌خواهد بگوید این احکام اختصاص به مردها ندارد زنها را هم شامل می‌شود

پرسش: آیه شریفه «وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» که ... بعضی‌ها به این آیه تمسک کردند که زنها جنابت ندارند و جنب نمی‌شوند برای خاطر اینکه این به مذکر برمی‌گردد این هم از قول همین است یعنی به خاطر این مسئله‌ای الان بحث می‌کنیم است؟ پاسخ: این جمله این استدلالی که اینجا شده از جهات مختلف اشکال دارد یک جهتش همین جهتی هست که «وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» اختصاص به مذکر ندارد تعمیم دارد یک جهت دیگر اینکه مفهوم ندارد این جمله. به مذکرها

گفته که «فَاطَّهَّرُوا» ممکن است مؤنث‌ها هم این حکم را داشته باشند دلیل دالّ بر مفهوم که وجود ندارد حکم مذکرها را بیان کرد حکم مؤنث‌ها را بیان نکرده ولو به جهت اینکه جنابت زنها بسیار نادر مثلاً اتفاق می‌افتد یا حالا جنابتهای

پرسش: مفهومش هم مفهوم لقب است نه شرط پاسخ: بله «وَ إِنْ کُنْتُمْ» فرض این است که اگر کنتم مراد مذکر باشد. مذکر باشد دیگر باید موضوع باید محفوظ بشود در مفهوم دیگر می‌گوید این مردها را جنب بودند واجب است برایشان چیز کردن حالا زنها واجب هست یا واجب نیست به آنها کاری ندارد یکی این استدلال اصلاً به این بحثها ارتباط ندارد ولی بله یکی از نکاتی هم که در آن استدلال وجود دارد این هست که «وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» اصلاً امر اختصاص ندارد به خصوص مذکر اصلاً خود همین نمی‌‌خواهیم بگوییم که این هم مذکر و هم مؤنث را شامل می‌شود به این معنی چون حکم موضوع خودش را که تعیین نمی‌کند می‌گوید اگر جنب باشد حالا جنب زن می‌شود یا نمی‌شود اگر زن جنب نشود این تقییدی در دایره چیزها نیست فرض کنید اگر گفتند که اگر ختنه کردید می‌توانید وارد مسجد الحرام بشوید اگر بچه‌دار شدید باید بچه‌تان را شیر بدهید اگر بچه‌دار شدید واجب است از بچه‌تان ... خب زن هست که بچه‌دار می‌شود این معنایش این نیست که آن خصوصیت آن تقیید را داشته باشد اگر کسی بچه‌دار شود واجب است بچه‌اش را شیر دهد این کس که مراد خصوص مؤنث نیست بله حکمش اختصاص پیدا می‌کند به مؤنث و امثال اینها این «وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا» هیچ چیزش را نفیاً و اثباتاً در این مطلب نمی‌شود به این تمسک کرد.

خب بحث این هست که چطور می‌شود که اصلاً آوردن مسلمه در کنار مسلم برای دفع توهم انصراف است. خب این یک مرحله است مرحله دوم این است حالا که آوردیم آیا مراد از مسلم اعم است؟ مسلمه از باب عطف خاص بر عام است؟ یا نه آمدن مسلمه قرینه می‌شود که از مسلم خصوص مرد مسلمان اراده شده که آن هدف متکلّم با مجموع مرد مسلمان و زن مسلمان برآورده می‌شود ادعاء این هست دیگر ادعاء این هست که وقتی گفتیم «إِنَّ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتینَ وَ الْقانِتاتِ» مثلاً اینها با آمدن مسلمات کنار

مسلمین،‌مسلمینی که ذاتاً اعم بود تقیید پیدا می‌کند به نظر می‌رسد وجداناً همین طور است آدم این شکلی می‌فهمد اعم نمی‌فهمد یک نکته‌اش شاید این باشد که اساساً ظاهر عطفها در جایی که امکان داشته باشد که چیزها تغایر داشته باشند تغایر است اینکه قید می‌کنم در جایی که امکان داشته باشد به خاطر این نکته است یک موقعی ما می‌گوییم مهر و محبت، خب مهر و محبت معنایش روشن است مهر، محبت اینها معنایش مشخص است اینجا ما نباید به قرینه اینکه مثلاً محبت بعدش به کار رفته یک جوری زور بزنیم مهر را به یک معنی بگیریم محبت را به یک معنی بگیریم نه بحث عطف تفسیری و عطف تأکیدی و امثال اینها خب یکی از انحاء اسالیب تعبیری هست که در محاورات به کار برده می‌شود ولی جایی که آن واژه بتواند به دو گونه استعمال شود این واژه ولو به جهت انصرافی بتواند به یک مورد خاصی انصراف پیدا کند می‌تواند عطف قرینه باشد برای انصرافش، انصراف نیاز به قرینه دارد و این عطف می‌تواند قرینه بر انصراف باشد این، این طوری شاید باشد البته این نکته را توجه بفرمایید به نظرم فرق است بین انصراف و اشتراک لفظی ببینید ما اگر همین جمله مهر و محبت را که من گفتم اگر ما بگوییم من مهر و محبت را مشاهده می‌کنم آیا مهر می‌تواند به معنای خورشید باشد محبت به معنای خب محبت باشد مهر مشترک لفظی است معنایی که محبت عطفش بر او عطف تأکیدی و تفسیری باشد و می‌تواند به معنای خورشید باشد آیا عطف محبت بر مهر قرینه است بر اینکه اینجا مهر مراد خورشی است؟ فرض کنید اشتراک لفظیی باشد که هیچگونه چیزی هم نداشته باشد از جهات دیگری هر دو معنایش هم مساوی باشند به نظر نمی‌رسد که چنین قرینیتی داشته باشد خیلی طبیعی هست که یعنی به این معنی ما گفتیم اگر امکان‌پذیر باشد که این واژه در آن ساختار موضوع‌له‌اش در این عطف به نحو متغیر معنی بشود عطف قرینه است بر تغایر اما جایی که دوتا وضع هست این مهر کانّ دوتا کلمه است مهری که به معنای خورشید است گویا یک کلمه است و مهری که به معنای محبت و دوستی هست یک کلمه دیگر است اینکه می‌گوییم

امکان دارد یعنی همان وضعی که این کلام دارد ما اصلاً امکانش کانّ در آنجا ثابت نشده است این طوری من تصور می‌کنم

پرسش: شاید اصلاً آن محبت را آوردند برای اینکه بگویند مرادمان از مهر مثلاً مهر به معنای محبت است مثلاً ... پاسخ: نه نمی‌شود ... حالا بعضی‌ها می‌گویند به قرینه محبت مهر هم باید معنای آن باشد نه آن اشکال این قضیه است گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند که مثلاً به قرینه محبت مهر هم به معنای دوستی است خب این جوابش این است که عطف اگر دالّ بر تغایر نباشد دالّ بر وحدت که نیست

پرسش: به عنوان احتمال ... پاسخ: نه احتمال هم درست نیست این را گفتند این را که می‌گویند در بعضی از استدلالات گاهی اوقات مثلاً می‌گویند به قرینه اینکه بعدش این مطلب آمده این باید معنایش معنایی باشد کانّ هم معنای او باشد خب دقیقاً اگر باشد باید برعکس گفته بشود ولی من می‌خواهم بگویم برعکس هم ؟؟؟ یعنی اینکه ما می‌گوییم عطف قرینه هست بر تغایر در جایی هست که آن معطوف یا معطوف علیه در آن وضع خاصش بتواند چند معنا را داشته باشد والا کلمه‌ای که مشترک لفظی است وضعهای گوناگون دارد کانّ چند کلمه است و اینکه آن قرینه نیست بر اینکه تعیّن پیدا کند در یکی از معناهای خاص کانّ اصل شرط چیز را دارا نیست شرط اینکه به تعبیر دیگر حالا این طوری شاید بشود تعبیر کرد کلمات مشترک را نوعاً از اول یکی از این دوتا معنی اراده می‌شود و اما کلمه‌ای که می‌خواهیم مثلاً با انصراف ما معنایش را یک معنای خاصی قرار بدهیم خیلی وقتها مجموع اجزای جمله هست باعث می‌شود که این کلمه را به یک سمت و سوی خاصی سوق بدهیم. علی أی تقدیر من نکته‌ام این هست که من وجداناً بین این دوتا فرق حس می‌کنم حالا آیا این تحلیلی که ارائه می‌دهم تحلیل درست هست یا درست نیست من فکر می‌کند فرق هست بین جایی که یک لفظ مشترک لفظی به کار رفته باشد عطف در اینجا قرینه نیست برای اینکه ... یکی از معانیش مرادف معنای دیگر است یکی از معنایش مرادف معنای دیگر نیست اینجا عطف عرفاً قرینه بر تعیین معنی در معنایی که بین معطوف و معطوف

علیه تغایر معنای باشد نیست ولی در جایی که نه بتواند معطوف یا معطوف علیه انصراف به یک معنای خاصی پیدا بکند این مانعی ندارد یکی از کلماتی که ما داریم کلمه مشرکین این بحث را حاج آقا در بحث مشرکین دارند ایشان می‌فرمایند مشرکین که آیا اهل کتاب را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. خب اینها یک بحث این است که یک سری از آیات قرآن مشرکین اهل کتاب به آن عطف شدند از یک طرف دیگر ما می‌بینیم که اعتقاداتی که اهل کتاب دارند اعتقادات شرک‌آمیز هست خود قرآن هم تصریح می‌کند اهل کتاب مشرک هستند و «سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یُشْرِکُونَ» در مورد اعتقادات اهل کتاب گفته شده این چطوری است؟ آیا بالأخره اهل کتاب مشرک هستند یا مشرک نیستند این بحثش را در ذیل ازدواج با اهل کتاب حاج آقا مفصل آنجا وارد شدند و مواردی که مشرک به معنایی که مخالفش هست آنها را آوردند آنجا ایشان این طوری استظهارشان این هست که مشرک یک معنای انصرافیی دارد این معنای انصرافی‌اش اهل کتاب را شامل نمی‌شود ولی یک معنای عامی دارد آن معنای اصلی لغویش اهل کتاب را شامل می‌شود ولی معنای انصرافی‌اش اهل کتاب را شامل نمی‌شود وقتی ما اهل کتاب را عطف به مشرک کردیم آن معنایش این هست که ما از مشرک «الذین اشرکوا» معنای انصرافی‌شان را اراده کردیم خب این بحثهایی که الان در این بحث کردم دقیقاً عین همان بحثها در آنجا هم می‌آید که آیا اینجا «الذین اشرکوا» به قرینه اهل کتاب تخصیص می‌کند به یک معنای خاص من تصورم این است که وجداناً آدم تخصیص می‌فهمد در جایی که آن واژه ولو به جهت انصراف صلاحیت داشته باشد که به یک معنای خاصی انصراف پیدا کند در این معنای انصرافی آن، یعنی در واقع به این معنی مشرکین یک فرد ظاهر دارد که آن بت‌پرستانی بوده شرک جلی داشتند دقیقاً بت را می‌پرستیدند اهل کتاب شرک‌شان مثل شرک بت‌پرستان جلی نبوده به هر حال آن طور نبوده دقیقاً رسماً و چیز ؟؟؟ روح القدس را به معنای مقاماتی از مقامات خدایی برایشان قائل هستند ولی این جنبه رسمی نیست فرق دارد با آنها که بت‌خانه رسمی دارند نمی‌‌داند امثال اینها بت را رسماً‌به عنوان شریک خدا مورد پرستش قرار می‌دهند بنابراین مشترکین آن یک مفهوم

ابتدایی یک مفهوم انصرافی‌اش که انصراف به فرد ظاهر، فرد جلی این مفهوم انصرافیش امکان‌پذیر هست که مشرکین به جهت انصراف به یک فرد متعارفش منصرف باشد عطف اهل کتاب بر مشرکین قرینه باشد بر اینکه این مراد، مراد معنای انصرافی است، در واقع اینها تأثیری که عطف می‌گذارد از لابلای تأثیر در انصراف است مستقیم اثر نمی‌گذارد من عرض من این هست مسلمین و المسلمات آن هم از همین باب است که مسلمات از باب این هست که چون مسلمین می‌توانند انصراف داشته باشند به خصوص یک فرد خاص این امکان انصرافی که وجود دارد این امکان سبب می‌شود که با آوردن او امکان به فعلیت برسد یک مؤیدی اینجا می‌خواهم ذکر بکنم فکر می‌کنم مؤید ظریفی باشد آن این است که اسم جنس‌هایی که اساساً اختصاص که زنها دارند مثل حائض، مثل مرضع، مثل حامل در زبان عربی اصیل اصلاً تاء تأنیث نمی‌گیرند چون آنجا نیازی به تاء تأنیث ندارد چون نمی‌تواند منصرف بشود حائض نمی‌تواند منصرف بشود به خصوص مرد که. مرضع که نمی‌تواند به خصوص مرد باشد حامل که نمی‌تواند این خودش منشأ می‌شود که دیگر نیازی نبینند که یک علامت خاصی آن علامت خاص بر این وضع شده که در جایی که احتمال انصراف برود آن احتمال انصراف از بین ببرند ولی اینکه احتمال انصراف ندارد این احتمال انصراف ندارد به خاطر همین حائض و حامل و آن چیزهایی که اوصافی که اختصاص به زنان دارد تاء تأنیث نمی‌آورند آن تاء تأنیث در موردش آورده نمی‌شود آن چیز یک مقدار متأخر هست که گاهی اوقات مرضعه تعبیر می‌کنند والا چیز اصیل اولیه مرضع تعبیر می‌کنند حائض تعبیر می‌کنند حامل تعبیر می‌کنند در مورد کلمه خادم، خادم دو جور معنی هست یک موقعی به معنای کلفت گاهی اوقات به کار می‌خواهند ببرند چون معمول کلفتها کانّ زن بودند من فکر می‌کنم اگر به معنای کلفت شد خادم دو جور هست یکی به معنای کلفت است یکی به معنای خدمتکاری که حالا ممکن است یک زمانی خدمتکار باشد یک زمانی خدمتکار نباشد می‌گویند اگر خادم به معنای خدمتکار دائمی باشد به معنای کلفت باشد کلفت دائمی باشد تاء تأنیث نمی‌آید «عند لنا خداماً» خداماً به معنای کلفت یکی از معانی

خدام کلفت هست من فکر می‌کنم این هم شبیه حائض و مرضع و حامل و امثال اینها هست که چون مراد از خدمت یک خدمت ویژه‌ای بوده در خانه‌ها انجام می‌گرفته آن خدمتهای ویژه‌ای که در خانه‌ها انجام می‌گرفته مربوط به خانمها بوده و این باعث می‌شده که خادم یکی معنایش کلفت باشد و این خادم به معنای کلفت دیگر تاء تأنیث نمی‌گیرد به دلیل همین، یعنی همان نکته‌ای که حائض، مرضع، حامل نمی‌دانم امثال اینها حائل در مقابل حامل، حامل یعنی بادار، حائل یعنی غیر باردار امثال اینها تاء تأنیث نمی‌‌گیرد علت اصلی‌اش این است که امکان انصراف در اینها نیست وقتی امکان انصراف نیست تاء تأنیث نیاز ندارد این مؤید این هست که این تاء تأنیثها به جهت این اصلاً اصل وضعش از اینجا بوده امکان انصراف ... حالا من یک نکته‌ای حالا وقت گذشته عرض بکنم یک چیزی به ذهن من رسیده نمی‌دانم این چقدر درست هست یا نه؟ ما در فارسی یک کسره‌ای آخر کلام داریم که برای اشاره به معهودیت به کار می‌رود ما می‌گوییم من رفتم مردی را دیدم به مردهِ گفتم، به مردهِ، این شبیه الف و لام عهد ذکری هست که «إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِدًا عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ رَسُولاً \* فَعَصی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» شبیه آن می‌گویند این کسره آخر جای الف و لام تعریفی که در عربی هست برای اشاره به معهود هست جای آن را می‌گیرد من یک احتمالی به ذهنم رسیده که این تاء تأنیث عربی شبیه آن کسره هست با این توضیح که در واقع اشاره به یک جنس معهود است مثلاً عالم یعنی دانشمند عالمه آن جنس خاص یک نوع جنسی که کانّ متفاوت هست یک تعیّن جنسی دارد یعنی ابتداءً ... نمی‌دانم آیا بین این مفهوم کسره آخری که در زبان فارسی برای اشاره به معهود هست و تاء تأنیث عربی که از جهت واژگانی خیلی به هم نزدیک هستند

پرسش: ... پاسخ: نه من جمعش فعلاً ندارم به عنوان احتمالی آیا اینها ... اصلاً این نکته را خدمت شما عرض کنم یک بحثی وجود دارد که این واژه‌ها اینکه یک واژه خاصی را برای یک معنایی انتخاب می‌شود تناسب ذاتی باید داشته باشند یا نداشته باشند همان بحث قدیمی هست که اینجا صورت می‌گیرد من یک نکته‌ای ... این نکته را خاص می‌خواهم بکنم به هیئات، آیا هیئت‌ها فرض کنید واژه‌ها

شاید یک مقداری زبانهای مختلف واژه‌های مختلف داشته باشند ولی هیئات که برای یک معنای خاصی وضع می‌شوند این هیئات آیا چطور شده این هیئت خاص را برای افاده این معنای خاص اراده کردند آیا بین این هیئتهایی که گاهی اوقات آدم می‌بیند در زبانهای مختلف یک هیئت خاصی را در چند زبان برای اشاره به یک معنی یا معانی مشابهی وضع کردند آیا این وضعها ناخودآگاه نیست به خاطر یک نوع تناسباتی نیست حالا من این فقط به عنوان یک سؤال نمی‌خواهم اصلاً حکم بکنم که سؤال این هست که آیا تاء تأنیث با کسره آخر کلامی که در زبان فارسی هست که دالّ بر معهودیت است ارتباط معنوی بین اینها وجود دارد یا وجود ندارد این به عنوان سؤال است البته این نکته را هم ضمیمه بکنم بین زبان فارسی و زبان عربی از جهت ساختاری تفاوت جدی هست زبان فارسی جزء زبانهای هند و اروپایی است که اساسش بر اساس پیشوند و پسوند و میانوند است یعنی کلمه اصلی حفظ می‌شود ترکیبات با چسباندن یک عبارت مثل دانشمند، ورزشکار، پرکار یا یک پسوند یا میانوند رنگارنگ البته پیشوند میانوند پسوند ساخته می‌شود به خلاف عربی که زبان اشتقاقی است ساختار کلمات صرفش حالت اشتقاقی دارد و این است که این احتمالی که اینها اصلاً دستور زبانشان کاملاً متفاوت باشد جدی است حالا به عنوان چیزی به ذهنم خطور کرده این را می‌گویم حالا بعداً باید رویش تأمل کرد که آیا اینها ارتباطات معنوی بین‌شان هست یا ارتباطات معنوی نیست.

پرسش: ... پاسخ: نه وضعاً اعم است

پرسش: به خاطر اطلاقش یا ... پاسخ: نه وضعاً ‌اعم است وضع اعم دارد

پرسش: یعنی مسلم وضع شده برای اعم ... پاسخ: اعم از مذکر و مؤنث

پرسش: ... در ولد می‌گفتید از اطلاقش می‌فهمیم که مراد ... پاسخ: حالا آن را ما می‌رسیم یکی از نکاتی که در این بحثها باید بپردازیم دلالتهای اطلاقیه است این را من در فقه

پرسش: ... پاسخ: اینجا می‌خواهیم بگوییم اطلاقی نیست حالا یکی از بحثهای‌آینده‌ای که ما داریم بحث تحلیل دلالتهای اطلاقیه است که این اصلاً دلالت

اطلاقیه را چطوری از جهت قوانین وضعی بتوانیم تحلیلش کنیم آن بحث در آینده در موردش صحبت می‌کنیم إن شاء الله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»